

نوشته:

ادوایر — برنشتاین، رستاو

ترجمه:

محمد جواد میرفخرائی



اجرای

احکام داد گاههای خارجی

رتال عام بوسيلة انسانی

داد گاههای ایالتی و فدرال آمریکا





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## اشاره:

مقاله‌ای که از نظر نان می‌گذرد توسط دوتن از وکلای آمریکائی، بعنوان یک کار تحقیقاتی و برای استفاده در بعضی از دعاوی ایران در محاکم آمریکائی به رشته تحریر در آمده است و بهمین جهت حاوی نکات اختصاصی و مرتبط با دعاوی مذکور بوده و باره‌ای از مقررات خاص ابالتی یا فدرال یا روتیه‌های مورد عمل محاکم را با ذکر جزئیات آنها مورد بحث قرار داده است. از آنجا که قسمتهای مزبور برای خوانندگانائی که با خصوص مورد دعاوی یاد شده آشنائی نداشتند قابل استفاده نبود، لذا فقط مباحث عمومی مقاله با کمک هیئت تحریریه مجله استخراج گردید و سپس بنحوی که ملاحظه می‌فرمائید، بدست چاپ سپرده شد. ذکر این نکته را لازم می‌داند که بلحاظ پیچیده بودن متن انگلیسی کوشش فراوان شد تا ترجمه و انتقال مفاهیم با زبانی روان صورت گیرد که البته این کوشش بویژه در پاره‌ای موارد با موفقیت چندانی روبرو نبوده است. امید است که خواننده گرامی، به انگیزه مطالعه و آشنائی با مطالب حقوقی مندرج در این مقاله، از این گونه کاستیها چشم‌پوشی نماید.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

هدف از نوشتن این مقاله بررسی امکانات اجرای احکام مالی<sup>۱</sup> علیه ایران توسط دادگاههای ایالات متحده آمریکا و بخصوص نیویورک است. از دیدگاه این مقاله، حکم خارجی عبارت است از رأی نهائی ناظر به حقوق مشخص یا طرفین دعوی که از طرف دادگاه یا دیوان<sup>۲</sup> خارج از ایالات متحده صادر گردیده باشد.

بطور کلی، دادگاههای آمریکائی بهمان اندازه‌ای که برای احکام صادره از ایالات داخلی آمریکا اعتبار قائلند، احکام صادره از کشورهای خارجی را معتبر می‌شناسند؛ ولو اینکه به موجب اصل مندرج در قانون اساسی ناظر به «اعتبار و تمامیت احکام»<sup>۳</sup>، قانوناً ملزم به رعایت این امر نیستند. اصل مزبور چنین مقرر می‌دارد: «رأی معتبری که بوسیله دادگاه کشور خارجی، پس از محاکمه عادلانه و استماع دلایل طرفین دعوی صادر

۱. Money Judgments: منظور احکامی است که به موجب آن، محکوم به پرداخت مقداری پول باشد. (م.)

۲. Tribunal: معمولاً به مراجع رسیدگی غیر از محاکم دادگستری اطلاق می‌شود، از قبیل داوری.

3. Full Faith and Credit Clause.

گردیده است، در حدی که مربوط به طرفین مستقیم دعوی و نیز علت اصلی دعوی باشد، مورد قبول قرار گرفته و معتبر تلقی می شود». معمولاً رأی صادره (از محکمه خارجی) در صورتی معتبر است که:

الف. کشور محل صدور حکم، صلاحیت رسیدگی قضائی نسبت به مورد را داشته باشد.

ب. روش معقولی برای ابلاغ اخطاریه ها معمول گردیده و به اشخاص ذیربط، فرصت مناسبی برای استماع دلایل و مدافعات آنها داده شده باشد.

ج. حکم بوسیله دادگاه صلاحیتدار صادر گردیده باشد.

د. حکم با رعایت کلیه شرایطی صادر شده باشد که از طرف کشور مرجع صدور آن برای اعمال صحیح اقتدار (قضائی)، ضروری شناخته شده است.

بنابراین حکم خارجی معمولاً علی رغم اشتباهات قانونی یا ماهوی مورد ادعا، قطعی تلقی خواهد شد.

بررسی بیشتر موضوع مستلزم این است که بین عناوین «شناسائی»<sup>۴</sup> و «اجرای»<sup>۵</sup> یک حکم تفکیک قائل شویم، با این توضیح که یک حکم خارجی وقتی معتبر شناخته می شود که آثار مترتبه بر آن، در کشور محل صدور حکم از حیث اصحاب و موضوع دعوی و مسائل مرتبط دیگر، در کشور خارجی نیز پذیرفته گردد، و موقعی به مورد اجرا گذاشته می شود که علاوه بر معتبر شناخته شدن، متضمن اعطای خواسته مشخصی نیز به محکوم له (حکم خارجی) باشد. بنابراین قبول اعتبار برای حکم، شرط مقدم بر اجرای آن است.

یکی از مصادیق حکم معتبر غیر قابل اجرا موردی است که خواننده ای که در دعوی اصلی، حکم به نفع او صادر گردیده است، بهمان

۴. Recognition: شاید از نظر حقوقی ترجمه این واژه به «معتبر شناختن» دقیق تر باشد، ولی در اصطلاح و اقواء حقوقدانان ما «شناسائی»، عنوان مانوس نری است. (م.)

حکم بعنوان «مانع» برای طرح مجدد دعوی توسط خواهان و مستند بهمان علت دعوی اولیه (که رد شده)، استناد نماید. البته برخلاف حقوق آمریکا در مورد احکام داخلی، (معمولاً) علت دعوی در حکم ادغام نمی شود (یعنی حکم، متعرض علت دعوی و مبنای آن نمی گردد)؛ بنحوی که خواهان محکوم له مُخیر است که (در مقام درخواست اجرای حکم)، به خود حکم صادره و یا علت و مبنای اصلی دعوی توسل جوید.<sup>۶</sup> مسئله اساسی که یک دادگاه آمریکائی باید به آن برسد، عبارت است از اینکه آیا برای حکم خارجی اعتبار قائل گردد یا خیر؟ همینکه دادگاه به این نتیجه رسید که حکم معتبر می باشد، عیناً مانند احکام صادره در ایالات داخلی به مورد اجرا گذارده خواهد شد.

مقاله حاضر کوششی است به منظور روشن ساختن تصویر کلی محیط برقبول و اجرای احکام مالی خارجی. برای نیل به این هدف به بررسی این مسائل خواهیم پرداخت: رویه ها و خط مشی های اساسی مربوط به شناسائی احکام خارجی، بررسی این موضوع که آیا قانون ایالت نیویورک در این مورد قابل اجرا می باشد یا خیر؟ و بالاخره بررسی عوامل مربوطه هنگام اتخاذ تصمیم در جهت شناسائی احکام خارجی؛ که مبحث اخیر خود در دو بخش مورد بحث قرار خواهد گرفت: نخست عواملی که (در حین رسیدگی به درخواست اجرای حکم خارجی) به منصفانه بودن حکم صادره در هر مورد خاص مرتبط نمی گردند، و دیگر عواملی که برعکس، با منصفانه بودن حکم نیز ارتباط دارند.

۶. ظاهراً منظور نویسنده آن است که چون حکم اشاره ای به مبنا و علت دعوی ندارد، بنابراین محکوم له چنین حکمی، در مقام اجرای آن در یک کشور خارجی، هم می تواند درخواست اجرای حکم را از این حیث که متضمن استحقاق او در دریافت محکوم به است، خواستار شود و هم می تواند با استناد به علت و مبنای ادعای خود، طرح دعوی کند و به حکم صادره از محکمه خارجی بعنوان یکی از ادله استحقاق خویش، توسل جوید. (م.)

## ۱. (مبانی نظری یا) خط مشی های اساسی در مورد شناسائی احکام خارجی

دادگاههای انگلوساکسون تا به امروز این رویه واحد را اتخاذ کرده اند که باستثنای موارد خاصی، احکام کشورهای خارجی در صورت طرح (درخواست اجرای آنها)، نباید در دادگاه محلی مجدداً مورد رسیدگی ماهوی قرار گیرند. به منظور توجیه این رویه، دادگاهها معمولاً به یکی از دو دکتترین زیرمتوسل شده اند: دکتترین «نزاکت قضائی» و دکتترین «الزام قانونی احکام خارجی»، که به ترتیب بیشتر در آمریکا و انگلستان مورد عمل و استناد قرار گرفته اند. در اینجا نیازی به ورود در بحث تفصیلی و تطبیق این دو نظریه با یکدیگر نیست؛ فقط به این مقدار بسنده می گردد که هر دو دکتترین مزبور تنها به نتیجه حاصله نظر دارند و به تشریح آن نمی پردازند. «نزاکت» که واجد معنائی وسیع و غیر مشخص می باشد، در این رابطه فقط از این اهمیت برخوردار است که قواعد تعارض قوانین مرجع رسیدگی را تبیین می نماید. دکتترین الزام قانونی نیز مشعر بر این است که حکم معتبری که در رابطه با مبلغی معین صادر گردیده است، برای محکوم علیه نسبت به پرداخت محکوم به، ایجاد یک الزام قانونی می کند که توسط دادگاه به اجرا گذاشته خواهد شد. ولی در تدوین این قاعده، درباره اینکه چرا از یک حکم خارجی این «الزام قانونی» ناشی می شود و یا اینکه چرا این «الزام» توسط دادگاه اجرا می گردد، هیچ گونه توضیحی داده نشده است؛ ضمن اینکه هر دو دکتترین درباره علت وجود استثنائاتی بر روش معمول اجرا نیز سکوت اختیار کرده اند.

نظر به اینکه این توضیحات و توجیحات (در مورد لزوم اجرای احکام بیگانه)، غیر کافی است، لذا برای کشف مبانی حقیقی تصمیمات دادگاهها، ناگزیر باید به ماورای استدلال ظاهری محاکم نظر افکنیم. در نتیجه و پایان این تلاش با چیزی جز دکتترین «اعتبار قضیه محکوم بها» مواجه نخواهیم شد. به موجب این دکتترین، «نظم عمومی ایجاب



می‌نماید که دعوی در نقطه‌ای به پایان برسد و طرفین متداعیین مأخوذ و مکلف به رعایت نتیجه دعوی باشند و موضوعاتی که یک بار مورد رسیدگی قضائی قرار گرفته‌اند، برای همیشه نسبت به اصحاب دعوی مختومه و فیصله یافته تلقی گردند». این نتیجه از آنجا بدست می‌آید که فلسفه وجودی «قضیه محکوم‌بها» بیقین، هم در مورد احکام داخلی و هم در خصوص احکام خارجی هر دو صادق است. از طرفی این دکترین در سیستم «کامن‌لو» آنچنان ریشه دار و اساسی است که علی‌القاعده و قهراً می‌بایست (برای مدتها) افکار قضات رسیدگی کننده را در هنگام مواجهه با مسئله اجرای احکام خارجی، بخود مشغول داشته باشد. کوتاه سخن و به بیانی ساده‌تر آنکه باید گفت توضیح و توجیه قانع کننده‌تری جز اینکه احکام مزبور معمولاً و عملاً به اجرا گذاشته می‌شوند، وجود ندارد.

بهرحال قاعده قضیه محکوم‌بها «در حقیقت رویه و خط مشی موافق با اجرا و قبول اعتبار برای احکام کشورهای خارجی است. در حالیکه در پاره‌ای موارد انتخاب خط مشی‌های دیگر، محاکم را به نتیجه و موضع دیگری سوق داده است. ما این قبیل عوامل و رویه‌های همپایه را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا بهمین قدر اکتفا می‌کنیم که آنها را برشمردیم. شاید مهمترین این خط‌مشی‌ها اصل «عمل متقابل» باشد؛ توضیح اینکه تمایل به قطعی تلقی شدن احکام صادره از آمریکا در تمام دنیا، این فکر را تقویت نمود که راه حصول به این هدف این است که برای احکام صادره از یک کشور خاص همان اندازه اعتبار و ارزش قائل شویم که متقابلاً محاکم آن کشور برای آرای صادره از آمریکا قائل می‌باشند. خط‌مشی «عمل متقابل» در مقیاس محدودی توسط دادگاه عالی در دعوی هیلتون علیه گایوت<sup>۷</sup> پذیرفته شد.

خط‌مشی دیگری که بعضاً اصل «قضیه محکوم‌بها» را تحت الشعاع قرار می‌دهد، وجود این حساسیت است که آیا محاکم در

7. Hilton V. Guyot.

رسیدگی خود، عدالت را در مورد اصحاب دعوی رعایت نموده‌اند؟ بر این اساس است که دادگاههای انگلیسی و آمریکائی مکرراً و معمولاً از طریق اظهار نظر قضائی اعلام داشته‌اند که برای احکام صادره از کشورهای خارجی در صورتیکه مغایر با اصول عدالت طبیعی و یا ناشی از تقلب باشند، اثر قطعی نخواهند شناخت. این گونه اظهارات نمایانگر این است که قضات دریافته‌اند دنیا مجموعه‌ای است از کشورها با سیستمهای قضائی مختلف که هر کدام از اجرای احکامی که با برداشتهای اساسی آنها از حق و ناحق در تعارض است، اکراه دارند.

خط مشی سوم که اعمال اصل «اعتبار امر مختوم» را محدود می‌کند و در حقیقت به مقیاس وسیعی مکمل خط مشی قبلی است، علاقه طبیعی یک کشور به حمایت از اتباع و سازمانهای خود می‌باشد؛ با این توضیح که هر چند دادگاههای آمریکائی و انگلیسی قطعاً مایل نیستند به نفع اتباع خود و به زیان اصحاب خارجی دعوی، تبعیض قائل شوند ولی در عین حال از اجرای حکم صادره از محکمه خارجی نیز که آشکارا حقوق یکی از اتباع آنها را نقض نموده است، امتناع می‌ورزند. همین سرنوشت در انتظار حکمی خارجی خواهد بود که در صدور آن، قوانین مرجع رسیدگی رعایت نگردیده و یا با قواعد نظم عمومی آنها در تعارض باشد. خط مشی سوم نیز تا حدی مبتنی بر تفاوتهاست که در حال حاضر بین قوانین و سیستمهای قضائی ملل مختلف جهان موجود می‌باشد.

هر چند خط مشی‌های همپایه مذکور در حال حاضر از اساس محکمی در حقوق انگلیس و آمریکا برخوردارند اما از بیان مطالب یاد شده نباید چنین نتیجه گرفت که عوامل و ملاحظات مورد بحث، تنها ملاحظاتی هستند که می‌توانند اصل «اعتبار قضیه محکوم بها» را مخدوش و آن را از کُلّیت خود خارج نمایند. زیرا تحولات جهانی و بروز شرایط نوین و نیازهای جدید، یقیناً پیدایش خط مشی‌ها و عوامل جدیدی را اقتضا می‌نماید که چه بسا اصل «قضیه محکوم بها» را نیز تحت تأثیر قرار دهند.

## ۲. قانون نیویورک

آنچه که در این مرحله بدیهی به نظر می‌رسد این است که دعوائی که به منظور شناسائی و تنفیذ یک حکم خارجی، در محاکم فدرال نیویورک اقامه گردد، احتمالاً به موجب قانون نیویورک مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت؛ در صورتیکه اگر دعوی مزبور در دادگاه ایالتی طرح شود، تحت حکومت قانون ایالتی رسیدگی خواهد شد. بنابراین بجا است که در این مرحله در باره قانون نیویورک بحث نمائیم.

از سال ۱۹۷۰ ایالت نیویورک «قانون وحدت عمل در مورد شناسائی احکام مالی کشور خارجی» را تصویب نموده است. قانون مزبور که در حال حاضر توسط یازده ایالت — از جمله نیویورک و کالیفرنیا — پذیرفته شده است، در حقیقت کوششی در جهت ایجاد قانون واحد در رابطه با شناسائی احکام مالی کشورهای خارجی در ایالات مزبور می‌باشد. در قانون مذکور ضمن تعریف حکم خارجی<sup>۸</sup> و موارد اعمال آن، احکام خارجی عموماً قابل اجرا شناخته شده‌اند، مگر اینکه خلاف آن تصریح گردیده باشد. قانون فوق‌الذکر همچنین مقرر می‌دارد که سکوت قانون نسبت به موارد خاص، به منزله عدم جواز شناسائی احکام خارجی نخواهد بود.

به موجب قانون مذکور در صورتیکه احکام خارجی تحت سیستمی صادر شده باشند که بیطرفی دادگاه و یا تشریفات دادرسی متناسب با مقتضیات دعوی و یا جریان صحیح قانونی را تأمین ننموده باشد، معتبر و قابل اجرا نخواهند بود. همچنین حکم صادره از محکمه‌ای که فاقد صلاحیت شخصی<sup>۹</sup> نسبت به خواننده است، معتبر شناخته نخواهد شد.

۸. بند ب ماده ۵۳۰۱: «منظور از حکم خارجی، هر حکم صادره از کشور خارجی، باستثنای احکام مربوط به مالیاتها، جرائم نقدی، یا مسائل مربوط به نکاح و یا خانواده، مبنی بر رد یا قبول دریافت مبلغ معینی پول می‌باشد».

9. Personal Jurisdiction.

علاوه بر موارد فوق الذکر، در قانون مزبور سایر جهات عدم اعتبار آرای محاکم خارجی به این شرح آمده است: فقدان صلاحیت موضوعی،<sup>۱۰</sup> نقص ابلاغ اوراق اخطار و احضار، حکم حاصله از تقلب، تعارض مبنای دعوی (که به موجب آن رأی صادر گردیده است) با نظم عمومی ایالت نیویورک، تضاد حکم خارجی با رأی قطعی و نهائی دیگر، مخالفت دادرسی انجام شده با قراردادی که طرفین قبلاً منعقد کرده و به موجب آن برای حل اختلاف مورد بحث، طریقی دیگر را پیش بینی نموده اند، و بالاخره در صورتیکه صلاحیت دادگاه اصلی، ناشی از ابلاغ واقعی اوراق قانونی بوده و حال آنکه دادگاه مزبور (اصولاً) مرجع نامتناسبی برای رسیدگی باشد.

در این قانون مبانی صلاحیت شخصی که می بایستی از طرف دادگاه رسیدگی کننده (مرجع ثانوی برای اجرای حکم) مورد قبول واقع گردد، ذکر شده اند که عبارتند از: ابلاغ واقعی به خواننده در محدوده قضائی کشور خارجی، حضور داوطلبانه خواننده در جلسات محاکمه که خواه به منظور حفظ اموال توقیف شده باشد و یا برای ایراد به صلاحیت دادگاه نسبت به مورد، وجود قراردادی مقدم بر شروع دادرسی که به موجب آن خواننده صلاحیت دادگاه خارجی را جهت رسیدگی به موضوع متنازع فیہ پذیرفته باشد، اقامت شخص خواننده در کشور خارجی و یا در صورتیکه خواننده، شخص حقوقی باشد، وجود مرکز اصلی تجاری او در آن کشور و یا تحصیل شخصیت حقوقی خواننده بهر صورت در کشور مذکور، خواننده در کشور خارجی دفتر کار داشته و علت اقامه دعوی و دادرسی ناشی از فعالیت تجاری خواننده در آن دفتر باشد و یا اینکه خواننده در کشور خارجی وسیله نقلیه و یا هواپیمایی را اداره (و از آن استفاده) می کرده است که علت اقامه دعوی نیز ناشی از همین اداره (و بهره برداری) باشد. باید توجه داشت که مبانی صلاحیت، منحصر به موارد فوق الذکر نیست و قانون مزبور دادگاه را

۱۰. Subject matter Jurisdiction: ظاهراً منظور نوعی صلاحیت ذاتی به اعتبار نوع دعوی است؛ مانند دعاوی دولتی که ذاتاً در صلاحیت محاکم خاصی هستند.

مخیر نموده است تا موارد دیگری را نیز برای احراز صلاحیت بپذیرد. بالاخره قانون مزبور، توقیف عملیات اجرایی را در صورتیکه خواننده تقاضای پژوهش خود را مطرح کرده و یا قصد طرح آن را در دادگاه کشور خارجی داشته باشد، تجویز نموده است. در این گونه موارد با اقامه دلیل برای اینکه بر دادگاه خارجی معلوم نماید که از حکم بدوی پژوهش خواسته شده و این جریان چه مدتی طول خواهد کشید، برعهده خواننده است.

در این رابطه آنچه که از ملاحظه آرای صادره از محاکم نیویورک مستفاد می گردد این است که ایالت نیویورک از دیربازیکی از آزاداندیش ترین قلمروهای قضائی موجود در ایالات متحده در رابطه با اجرای احکام صادره از محاکم بیگانه بوده و هنوز هم این ویژگی را حفظ نموده است. یقیناً متجاوز از پنجاه سال پیش دادگاه پژوهشی نیویورک این شرط را که قابل اجرا بودن احکام خارجی در نیویورک مستلزم اثبات وجود «رفتار متقابل» می باشد، لغو نمود (دعوی جانسون علیه کمپانی ترانس آتلانتیک)؛ توضیح اینکه رعایت شرط مزبور پیش از این توسط دیوان عالی آمریکا در دعوی هیلتون علیه گایوت (۱۸۹۵) به دادگاههای فدرال تحمیل شده بود. دادگاه نیویورک در این رابطه چنین استدلال نمود که دکترین فدرال مزبور، صرفاً قاعده ای در رابطه با ادله اثبات دعوی است و لذا نمی تواند برای محاکم ایالتی لازم الاتباع باشد.

بیان «قاضی کاردوزو» در دعوی لوکس علیه استاندارد اوایل کمپانی نیویورک (۱۹۱۸) که غالباً مورد استناد سایر قضات آمریکائی نیز قرار گرفته است، بخوبی موضعگیری دادگاههای نیویورک را در قبال حقوق ناشی از قوانین خارجی و احکام صادره از محاکم بیگانه نشان می دهد:

دادگاهها از این اختیار برخوردار نیستند که به دلخواه دادرسان رسیدگی کننده خود از اجرای یک حق خارجی به بهانه رعایت مفهوم تجریدی مصلحت و یا عدالت استنکاف ورزند. دادگاههای آمریکائی فقط در صورتی درهای خود را بروی متقاضیان اجرای حکم خارجی

خواهند بست که مساعدت آنها به نقض بعضی از اصول اساسی عدالت، مفاهیم متداول و تثبیت شده اخلاق حسنه و همچنین برخی از سنتهای جا افتاده در مورد خیر و صلاح عمومی، منتهی گردد.

از طرفی دیگر خط مشی ثابت ایالت نیویورک در قبال اجرای احکام خارجی در رأی صادره از دعوای کوانز علیه تیکون در گوپالپ و پیپر کمپانی بشرح زیر خلاصه گردیده است:

اعتبار و نفوذی که می بایستی برای حکم صادره از محکمه خارجی قائل گردید، صرفاً موکول و منوط به نظر هر کشور مستقل خارجی است... و قاعده کلی مورد اجرا در این ایالت (نیویورک) به صورت زیر تشبیت گردیده است: در صورتیکه بر مبنای حکم صادره از محکمه خارجی، دعوائی در محاکم این ایالت مطرح گردد، محاکم ما می بایستی حکم مزبور را قطعی تلقی نمایند و آن را از نظر ماهوی قابل رسیدگی مجدد ندانند؛ مگر آنکه بعلت وجود استثنائات کاملاً شناخته شده ای، یعنی بلحاظ اعمال تقلب و خدعه در صدور حکم و یا منافی بودن حکم صادره با نظم عمومی این ایالت و یا فقدان صلاحیت محکمه خارجی، امکان شناسائی حکم خارجی وجود نداشته باشد.

### ۳. عواملی که هنگام اخذ تصمیم در مورد شناسائی احکام خارجی، مورد نظر قرار می گیرند.

نظر به اینکه در غالب قلمروهای قضائی مقررات مدونی راجع به شناسائی احکام خارجی وجود ندارد و هیچ قانون فدرالی نیز در این مورد قابل اعمال نمی باشد، لذا ضروری است درباره عواملی که محکمه هنگام اخذ تصمیم در مورد شناسائی و یا عدم شناسائی رأی صادره از دادگاه بیگانه مورد توجه قرار می دهد، بحث نمائیم. برای سهولت در انجام این بحث، کشور صادر کننده حکم را «کشور الف» و کشوری را که در مورد شناسائی و اجرای حکم مزبور رسیدگی و اتخاذ تصمیم می کند، «کشور ب» می نامیم:

الف: عواملی که ارتباطی با منصفانه بودن حکم خارجی در مورد خاص ندارند.<sup>۱۱</sup>

## ۱. حقوق بین الملل

نخستین مسئله این است که آیا مفاهیم نوین پذیرفته شده در حقوق بین الملل، اعتبار و پذیرش احکام خارجی را ایجاب می نماید؟ ادای پاسخ دقیق مستلزم این است که بدانیم در این مورد قاعده عرفی و یا تعهد ناشی از معاهده، کدامیک حاکم است. بدیهی است که در این مورد هیچ عرف شناخته شده حقوق بین الملل مبنی بر اینکه یک کشور ملزم به معتبر شناختن هر رأی خارجی می باشد، وجود ندارد. رویه اکثریت کشورها مبنی بر عدم شناسایی احکام خارجی در صورت فقدان معاهده، نمایانگر عدم وجود قاعده عرفی در خصوص مورد نیز می باشد.<sup>۱۲</sup> بعلاوه هر چند که در مورد شناسایی آرای دادگاههای خارجی چندین معاهده دو جانبه و یا حتی چند جانبه وجود دارد، اما ایالات متحده طرف هیچ یک از معاهدات مزبور نبوده و این خود بدین معنی است که دادگاههای آمریکائی در تصمیمات خود درباره اعتبار احکام خارجی، مقید و مأخوذ به هیچ یک از مقررات جامعه بین المللی نیستند.

## ۲. دکترین عمل حاکمیت دولت<sup>۱۳</sup>

دکترین دومی که می توان برای مکلف شناختن محاکم آمریکائی به شناسایی آرای قضائی خارجی بدان استناد نمود، دکترین عمل دولت

۱۱. ظاهراً منظور این است که در بررسی یک حکم خارجی، عوامل متعددی ملحوظ اند؛ منتهی این دسته از عوامل، فارغ از بررسی منصفانه یا غیر منصفانه بودن رأی هستند و در مداخله دادن آنها، دادگاه به منصفانه بودن حکم خارجی نظر ندارد. (م.)

۱۲. زیرا اگر قاعده عرفی وجود داشت، در غیاب معاهده، به استناد همان قاعده عرفی، حکم خارجی را معتبر می شناختند. (م.)

13. Act of State Doctrine.

است. در این مورد رئیس دیوان عالی در دعوی آندرهیل علیه هرناندز<sup>۱۴</sup> چنین اظهار نظر نموده است:

نظر به اینکه هر کشور مستقلی ملزم است به استقلال سایر کشورهای مستقل احترام بگذارد، محاکم یک کشور در مورد اعمال دولت دیگر که در قلمرو ارضی خود انجام داده است، به داوری نخواهند نشست و جبران خسارات ناشی از این اعمال می بایستی از طرق ممکن و مورد عمل فیما بین خود دولتهای مستقل صورت گیرد.

دیوان عالی اخیراً در شرایط متفاوتی، ضمن رأی بحث انگیز خود در دعوی بانک بین المللی کوبا علیه ساباتینو<sup>۱۵</sup>، دکترین مزبور را مورد تأیید مجدد قرار داد. دادگاه در این رأی، توقیف بلاعوض محموله شکر توسط دولت کوبا را مصداقی از اعمال حاکمیت دولت مزبور دانست که مشروعیت آن نمی تواند از طرف یک دادگاه آمریکائی مورد تردید و اعتراض قرار گیرد. هر چند دکترین مزبور در حقوق بین الملل و یا حقوق اساسی صریحاً ذکر نگردیده ولی از جمله مفاهیم اصولی حقوق اساسی است؛ زیرا به موجب اصل تفکیک قوای سه گانه، بررسی قضائی در مورد اعمال حاکمیت دولت دیگر در قلمرو خودش، به منزله مداخله در حیطة اختیارات قوه مجریه تلقی خواهد گردید.

گرچه از جهت نظری می توان قبول ادعای صالح بودن دادگاه (صادر کننده حکم خارجی) را از مصادیق اجرای عمل حاکمیت دولت (از جانب کشور متبوع آن دادگاه) تلقی نمود، اما چنین به نظر می رسد که اغلب احکام خارجی، آن طور که از عبارت «عمل دولت» مذکور در رأی ساباتینو و در «تجدید نظر در قانون» مستفاد می گردد، مشمول دکترین عمل حاکمیت دولت نمی گردند. دادگاه استیناف در دعوی ساباتینو چنین رأی داد که نظر به اینکه آرای دادگاهها عموماً متضمن حل و فصل اختلافات خصوصی بوده و معمولاً منعکس کننده سیاست عالیة دولتها

14. Underhill V. Hernandez.

15. Banco Nacional de Cuba V. Sabbation.



نیستند، لذا عمدتاً در عداد اعمال حاکمیت دولت طبقه‌بندی نمی‌شوند. در این مورد قانون تجدید نظر روابط خارجی، عمل حاکمیت دولت را بعنوان عملی تعریف می‌نماید که متضمن مصالح عمومی یک دولت است؛ مصالحی که فوق منافع دیگر دولت از حیث تأمین وسائل و مقدمات لازم برای رسیدگی به اختلافات در قلمرو خود می‌باشد. ملاک تمیز عمل حاکمیت دولت، ماهیت عمل انجام شده است، نه اینکه کدامیک از سه قوه، عمل مزبور را انجام داده است؛ ضمن اینکه رسیدگی قضائی (و صدور حکم از طرف) دادگاه را نمی‌توان مجرای معمولی دانست که یک دولت از طریق آن برای تحقق مصالح عالیه و اساسی خود اقدام می‌کند. برای مثال: در دعوی مسئولیت مدنی اقامه شده از طرف آقای  $x$  علیه آقای  $y$ ، دادگاه دولت الف رأی خود را در مورد استحقاق آقای  $x$  نسبت به دریافت مبلغ معینی بابت خسارات وارده صادر می‌نماید. بدیهی است که این رأی را نمی‌توان عمل حاکمیت دولت (الف) محسوب نمود... در حالیکه اگر دولت الف از طریق اعمال قدرت عالیۀ خود، مالکیت یک شبکه برق عام المنفعه را تحصیل نماید، تحصیل این مالکیت و اعمال تصرف در آن، یکی از مصادیق اعمال حاکمیت دولت است.

به نظر می‌رسد که اگر هدفهای مورد نظر از دکتترین عمل حاکمیت دولت در چارچوب حکم صادره در رابطه با یک قرارداد معمولی و یا حکم مربوط به پرداخت خسارت مدنی تجزیه و تحلیل گردد، این هدف دکتترین مزبور تا جایی که مصالح اصحاب دعوی را تأمین می‌نماید، اهداف دیگر آن را که عبارت از جلوگیری از تعارض آرا در سطح بین‌المللی و ایجاد امنیت در معاملات بین کشورهای و تشویق تجارت و مسافرت است، تحت الشعاع قرار می‌دهد. بدیهی است اثر فوق‌العاده‌ای که ملی کردن یک صنعت توسط یک دولت بر جامعه تجارت بین‌الملل می‌گذارد، با اثر ناشی از یک حکم ضرر و زیان که منحصرأ اشخاص معدودی را در بر می‌گیرد، قابل مقایسه نیست. علیهذا در مقام رسیدگی به تقاضای اجرای حکم

خارجی، ادعای مستند به دکترین عمل حاکمیت دولت، عموماً باید مردود اعلام گردد.

### ۳. دکترین نزاکت قضائی<sup>۱۶</sup>

دکترین دیگری که ممکن است در مسئله شناسائی احکام خارجی — بدون ورود در ماهیت حکم صادره — ملحوظ نظر قرار گیرد، دکترین نزاکت قضائی است. دکترین مزبور نه به معنای الزام مطلق است و نه به مفهوم احترام و حسن نیت محض؛ بلکه عبارت است از اجازه و تنفیذ یک دولت در مورد شناسائی اقدامات تقنینی، اجرائی و یا قضائی دولتی دیگر در داخل قلمرو ارضی خود، با توجه به دو عنصر تکلیف بین المللی آن و تسهیل (روابط) بین المللی (ناشی از آن) و همچنین با عنایت به مصالح و حقوق اتباع خود و یا سایر افرادی که در پناه قوانین آن کشور قرار دارند.

مفهوم رعایت نزاکت برای اولین بار در نوشته های «گروسیوس» و «واتل» که بین قواعد ناشی از حقوق طبیعی و احکام حقوق موضوعه تفکیک قائل شدند، مشاهده می گردد. حسب نظریات ایشان برخلاف حقوق طبیعی، حقوق موضوعه قابل تغییر و متکی به اراده ملتها است. براساس همین نظریه بود که نویسندگان آمریکائی، بویژه «استوری»<sup>۱۷</sup>، تعهدات ناشی از حقوق و امتیازات ناشی از نزاکت را از یکدیگر تفکیک نمودند. دیوان عالی برای نخستین بار در دعوی بانک آگوستا علیه اِِرل<sup>۱۸</sup> این تفاوت را پذیرفت و در رأی خود اصل «نزاکت» را بعنوان بخشی از حقوق موضوعه ملل، مورد شناسائی قرار داد.

علی رغم مطالب فوق الذکر باید گفت که دکترین نزاکت بعنوان راهنمای شناسائی احکام خارجی، واجد نقایص غیرقابل جبرانی است؛ زیرا همان طور که بدرستی به این نکته توجه شده است، حسب تعریف،

16. Comity

17. Story

18. Bank of Augusta V. Earle.

نزاکت فقط حاکی از این است که «حکم خارجی وقتی معتبر شناخته می‌شود که برای آن چنین اعتباری ملحوظ گردد». بی‌فایده بودن این اصطلاح را شاید بتوان از کاربرد کم آن در توجیه و استدالات آرای صادره در دعوای اخیر مشاهده نمود. معذالک هر چند دکتین نزاکت به قاضی رسیدگی کننده به پرونده در اخذ تصمیم کمک مؤثری نمی‌نماید، اما بهر تقدیر گرایش مطلوب محاکم آمریکا را به معتبر شناختن آرای صادره از دادگاههای خارجی که مستلاً قابل اعتراض نیستند، نشان می‌دهد. مفاهیم دکتین نزاکت، وقتی که (صحت و) منصفانه بودن یک رأی مورد توجه کافی قرار می‌گیرد، موجب تقلیل اختلافات میان ملتها، صرفه‌جویی در مصرف امکانات قضائی و امنیت تجارت بین‌الملل که اهداف مورد نظر دکتین مزبور هستند، خواهد گردید.

#### ۴. قاعده عمل متقابل<sup>۱۹</sup>

رأی دادگاه در دعوای هیلتون علیه گایوت که طی آن مفهوم رعایت نزاکت بطور غیر قابل تفکیکی با قاعده عمل متقابل مرتبط گردید، ویژگیهایی را که برای اصل نزاکت برشمردیم بشدت محدود کرده است. در دعوای مزبور مطروحه در دادگاه فدرال، خواهان یک شرکت فرانسوی بود که براساس حکم صادره از یک دادگاه فرانسوی علیه چند تن از اتباع آمریکائی اقامه دعوی نموده بود. دادگاه فدرال بدون ورود در ماهیت دعوی، به نفع خواهان حکم صادر نمود. در مرحله پژوهشی دیوان عالی با اتخاذ موضعی که حاکی از روشن بینی آن در خصوص معتبر شناختن احکام خارجی بود، اشعار داشت که نظر به اینکه فرانسه برای آرای صادره از محاکم آمریکا اعتبار و نفوذی قائل نیست، حکم صادره از دادگاه فدرال نقض می‌گردد.

دیوان در توجیه رأی خود چنین اظهار داشت:

19. Reciprocity

صدور این حکم به اعتبار اینکه حاوی قاعده عمل متقابل است، به این معنی نیست که ما جانبدار تلافی جوئی یا نظریه انتقام شخصی بلحاظ ظلمی که فردی به دیگری روا داشته است می‌باشیم؛ بلکه صدور چنین حکمی بجهت این است که حقوق بین الملل در مقیاس وسیعی بر پایه رفتار متقابل و عبارتی دیگر، عمل و عکس العمل استوار است و به موجب اصول آن که از طرف اکثریت ملل متمدن پذیرفته گردیده و همچنین به موجب اصل نزاکت که مورد قبول کشور ما است — و ما بعنوان یک تکلیف قضائی بایستی بدان واقف بوده و آن را محترم شمیریم — حکم خارجی، علی الاطلاق و فی نفسه نمی‌تواند قطعی و لازم الاجرا تلقی گردد.

قاضی فولر رئیس دیوان عالی در رأی مخالف خود چنین استدلال نمود که دکترین اعتبار قضیه محکوم بها بهمان اندازه که در مورد آرای صادره از محاکم داخلی قابل اعمال است، درباره احکام خارجی نیز نافذ می‌باشد، و رأی خود را به این اصل منبث از نظم عمومی مستند نمود که اختلافات باید بهر تقدیر در نقطه ای مختومه اعلام گردند. مشارالیه همچنین استدلال نمود که پذیرش اصل عمل متقابل فقط به نفع دولتها است، نه دادگاهها.

معدالک به نظر می‌رسد که نظر اکثریت در مورد اینکه روابط دوجانبه و متقابل، سنگ زیر بنای حقوق بین الملل را تشکیل می‌دهد، صحیح است. زیرا غالباً فقط همین احساس خطر بالقوه و ناشی از معامله بمثل است که ملتی را وامی‌دارد تا از منافع خاص خود به نفع مصالح سایر ملل چشم‌پوشی کند. بطوریکه می‌توان گفت امروزه از دکترین عمل متقابل بعنوان مبنای شناسائی احکام خارجی، در بیشتر نقاط جهان یاد می‌شود. بهر حال اعمال دکترین مزبور توسط دادگاه رسیدگی کننده به دعوای هیلتون بعداً با مخالفت اجماعی نویسندگان حقوق روبرو گردید.

نخستین دلیل این مخالفت توجه به این نکته بود که شرط عملی

متقابل در حقیقت و اصولاً به زیان ذینفع حکم اصلی تمام می شود؛ در حالیکه بدیهی است نه تنها نباید او را بخاطر احکام و تصمیمات محاکم کشور خودش مقصر دانست، بلکه بعنوان یک انتظار مشروع، حقوق او در خارج از مرزهای کشور متبوعش نیز باید محترم شمرده شود. تجزیه و تحلیل عمیق تر از رأی هیلتون این مسئله را آشکار می سازد که رأی مزبور به هیچ یک از دو هدف مورد نظر خود نائل نگردیده است. در دعوی مزبور، دادگاه دامنۀ رأی خود را محدود به مواردی نمود که در آنها یکی از اتباع کشور الف پس از اقامۀ دعوی علیه تبعۀ کشور ب، در دادگاه کشور متبوع خود حکمی علیه خوانده تحصیل می کند و سپس در صدد به اجرا گذاشتن حکم مزبور در کشور ب برمی آید. از حکم دیوان عالی چنین مستفاد می گردد که رأی صادره از کشور الف در مورد حل اختلاف فیما بین دو نفر از اتباع آن کشور و یا بین یک تبعۀ بیگانه و تبعۀ کشور الف (یعنی اصحاب دعوی بهر حال آمریکائی نیستند) قطعی خواهد بود. به این ترتیب سیاست دادگاه در مورد عدم شناسائی احکام خارجی بدون وجود شرط عمل متقابل، در ابتدا ناظر به آرای صادره از محاکم بیگانه علیه خواندگان آمریکائی بود، و بعضی از نویسندگان و مفسران حقوقی علت اصلی اتخاذ چنین موضعی را حفظ مصالح اتباع آمریکائی دانسته اند. معذالک اگر چنین برداشتی صحیح باشد، باید گفت که دادگاه (در رأی هیلتون) مسئله صحت و منصفانه بودن رأی صادره از کشور الف را نادیده گرفته است؛ زیرا هر چند حفظ و صیانت اتباع خود در قبال احکام غیر منصفانه صادره از محاکم خارجی، بعنوان یکی از علائق ارزشمند و انحصاری هر دولتی مورد قبول است، اما حمایت از اتباع در برابر احکام خارجی منصفانه (و در نتیجه عدم اجرای حکم منصفانه علیه اتباع خود) بهیچ وجه نباید مورد توصیه و تشویق قرار گیرد.

باید گفت اگر رأی دیوان عالی در دعوی هیلتون صرفاً بعنوان کوششی تلقی گردد که مرجع مزبور برای تأمین شناسائی و اعتبار احکام صادره از دادگاههای آمریکا در خارج مصروف نموده، پس رأی مذکور به

هدف مطلوب خود نائل نگردیده است.

(درخواست اجرای) احکام صادره از دادگاههای آمریکا حتی امروز نیز در خارج از ایالات متحده با موفقیت رو برو نمی شود. با مقایسه اجرای محدود قاعده مقرر در رأی هیلتون نسبت به احکام صادره علیه خواندگان آمریکائی از یک طرف، و خط مشی های معمول سایر کشورها در مورد عمل متقابل، از طرف دیگر می توان گفت که تأثیر رأی مذکور بعنوان وسیله ای برای متقاعد نمودن سایر کشورها نسبت به قبول و معتبر شناختن احکام خارجی (از جانب آمریکا)، تقلیل یافته است. برای مثال، رأی هیلتون نتوانست مانع از رسیدگی ماهوی دادگاههای فرانسوی نسبت به احکام صادره از محاکم آمریکائی گردد و ظاهراً علت العلل اتخاذ چنین موضعی از طرف فرانسه در قبال احکام خارجی، دکترین خشن عمل متقابل متخذه توسط محاکم آلمان بوده است. مهمترین عاملی که بیش از اندازه به اعتبار احکام صادره از دادگاههای آمریکا در خارج لطمه وارد نموده همان رأی هیلتون است؛ زیرا کشورهای واجد شرط عمل متقابل، از رأی مزبور چنین نتیجه می گیرند که ایالات متحده هیچ یک از آرای آنها را معتبر نخواهد شناخت. بنابراین قاعده مندرج در رأی هیلتون، محاکم آمریکائی را عملاً به مردود شناختن احکام صادره از کشورهای مزبور سوق داده و از این دور باطل، چیزی جز ناکامی در نیل به اهداف مربوط به شناسائی احکام خارجی نتیجه نگردیده و نخواهد گردید. علیهذا چنین به نظر می رسد که اعلام صریح محاکم آمریکائی به انصراف از اعمال دکترین عمل متقابل، مؤثرترین وسیله برای حصول به هدف اعتبار و شناسائی احکام دادگاههای آمریکا در بسیاری از کشورهای دیگر خواهد بود.

## ۵. اعتبار قضیه محکوم بها<sup>۲۰</sup>

دلیل عمده ای که محاکم ایالات متحده برای احکام خارجی مالی

20. Res Judicata.

عموماً همان اعتبار و نفوذ احکام صادره از ایالات داخلی را قائلند، همانا قاعده اعتبار قضیه محکوم بها است. هر چند که با تصریح قانون اساسی به شرط اعتبار و تمامیت احکام، اعمال قاعده مزبور (اعتبار قضیه مختومه) در ایالات داخلی یک الزام قانونی بشمار می رود، فلسفه وجودی «اعتبار امر مختوم» نیز در اجرای احکام محاکم خارجی ملحوظ نظر بوده است. در این زمینه به نظر می رسد که ملاحظه اجمالی آثار دکترین مزبور در هریک از اهدافی که تعقیب می نماید، در تبیین مطلب کمک مؤثری باشد.

هدف اول از این دکترین، جلوگیری از صدور دو رأی در باره موضوع واحد و اتلاف امکانات و منابع قضائی است. در این خصوص صاحب نظران بر این عقیده اند که «نظم عمومی ایجاب می نماید که دعوی و مختومه در نقطه ای مختومه اعلام گردد» و این امر یکی از غایات اصلی قاعده مذکور است. آنچه که در بادی امر جلب نظر می کند این است که هدف اخیرالذکر یعنی پرهیز از دوباره کاری، در ایالات متحده بیشتر از کشورهای اروپائی به چشم می خورد و همین امر در حقیقت انگیزه اصلی در تدوین قواعد ناظر بر دعوی متقابل الزامی، قاعده منع تجزیه علت‌های مختلف یک دعوی، اقامه دعاوی مختلف با دادخواست‌های متعدد و علیه خواندگان اصلی یک دعوی، و ورود ثالث و غیره می باشد. معذالک اینکه در مرحله رسیدگی مجدد به اختلاف قطعاً همان رأی نخستین صادر گردد، حتمی به نظر نمی رسد؛ زیرا وجود اختلاف فیما بین هیئت منصفه، نظریات گوناگون قضات در انتخاب قانون حاکم و بالاخره تغییرات محسوس در وضع ظاهری شاهد داوطلب هنگام ادای شهادت، ممکن است به صدور آرای متناقضی — حتی در میان ایالات داخلی — منجر گردد. بدیهی است در صورتیکه حکم اصلی بر اساس محاکمه در یک کشور خارجی صادر شده باشد، امکان وجود اختلافات اساسی در آئین دادرسی، ادله اثبات دعوی، انتخاب قانون حاکم و طرز تلقی غالب از سیستم و نحوه قضا در کشور خارجی، احتمال صدور آرای متضاد را تشدید می نماید؛ بویژه اگر کشور خارجی از سیستم حقوق مدون برخوردار باشد. از طرف دیگر مخالفت

با بروز چنان نتایج معارضی در موارد متعدد، مستلزم نفی اعتبار حداقل یک سیستم حقوقی خواهد بود.

برای احتراز از وقوع چنین امری و اگر قرار است که سیستم دادرسی اختلافات، همچنان اعتبار خود را بعنوان یک نهاد حقوقی حفظ نماید، ناگزیر باید این فرض را بپذیریم که این سیستم عموماً به نتیجه مطلوب نائل می‌آید. تنها حد جاری بر این قاعده، حصول اطمینان در مورد این مسئله است که آیا آئین دادرسی و قواعد شکلی مورد استفاده در محاکم کشور الف، بنحومعقولی برای کشف حقیقت بکار گرفته شده و دادگاههای مزبور، قوانین مناسب و عادلانه‌ای را پس از احراز واقع امر، اعمال نموده‌اند یا خیر؟ در نظر گرفتن این قید، بیقین موجب رعایت انصاف و عدالت بین اصحاب دعوی و نیز تحقق وحدت آرا در صورت دادرسی مجدد خواهد گردید.

اعتبار امر مختوم در مورد آرای محاکم خارجی، هدف دیگری را نیز تعقیب می‌کند و آن این است که با اعمال این قاعده و با معتبر شناختن احکام دادگاههای بیگانه، از صدور احکام معارض در سطح بین‌المللی جلوگیری می‌شود. در رد این استدلال چنین اظهار نظر شده است که:

اولاً، عدم شناسائی احکام غیر عادلانه، صدور آنها را تقلیل داده و بالمآل تعارض احکام را موضوعاً منافی خواهد نمود.

ثانیاً، امتناع از قائل شدن اعتبار امر مختوم (و بالنتیجه ورود در رسیدگی نسبت به حکم خارجی)، احتمالاً از تعداد آرای صادره از دادگاههای غیر صالح و نامتناسب خواهد کاست.

ثالثاً، اعتبار قضیه محکوم‌بها ممکن است تجارت و مراودات بین‌المللی را با توجه به نظرات افراد و توجهی که به صحت و نصفت حکم اصلی مبذول می‌گردد، حسب مورد تشدید و یا تضعیف نماید. معذالک بدیهی است که امنیت بازرگانی بین‌المللی از طریق شناسائی احکام خارجی تسریع و تقویت خواهد گردید.

هدف دیگری که مستقیماً با قاعده اعتبار امر مختوم مرتبط است،



مساعدت و موافقت آن با شرایط اصحاب دعوی می باشد؛ زیرا اینکه احد از متداعیین را که قبلاً برای اثبات علت دعوی و یا دفاع، متحمل هزینه و صرف وقت گردیده مجدداً به ورود در تشریفات دادرسی ملزم نمائیم، دور از انصاف است. در حقیقت وجود این ملاحظه و صرفه جوئی در مصرف منابع و امکانات قضائی، پایه اصلی دکترین مورد بحث را تشکیل می دهد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که چنانچه براساس یکی از دلایل و قرائین ممکن، رأی نخستین صادره از کشور الف به اقرب احتمال غیر عادلانه باشد، بررسی مجدد اعتبار و صحت آن، در حقیقت اقدامی در جهت برقراری عدالت و نصفت در مورد اصحاب دعوی خواهد بود. حاصل کلام آنکه اصل این است که قاعده اعتبار قضیه محکوم بها علی الاطلاق ساری و جاری است؛ مگر اینکه بدلیل موجهی، الزام یکی از طرفین دعوی نسبت به مفاد حکم صادره، برخلاف اصول عدل و انصاف تشخیص داده شود. ما در بخش آینده به بررسی بعضی از مواردی خواهیم پرداخت که برحسب آنها قاضی مکلف به ارزیابی و بررسی اصل نصفت در برابر اعتبار قضیه مختوم می باشد (تا سرانجام بتواند یکی از آندو را برگزیند).

ب: عواملی که با منصفانه بودن حکم خارجی صادره در دعوای خاص ارتباط دارند.<sup>۲۱</sup>

## ۱. صلاحیت دادگاه

قانون تجدید نظر در قانون تعارضات (قوانین - محاکم) چنین مقرر

می دارد:

حکمی که از دادگاهی غیر صالح صادر گردیده و به این دلیل در معرض بطلان و نقض توسط دادگاه دیگر همان ایالت قرار دارد، در ایالت دیگر معتبر و لازم الاجرا شناخته نخواهد گردید.

این اصل عموماً در میان حقوقدانان آمریکائی به «صلاحیت

۲۱. ظاهراً منظور این است که هنگام بررسی اجرای حکم خارجی، عواملی ملحوظ است که بنحوی با منصفانه بودن حکم مذکور نیز ارتباط دارد. (م.)

موضوعی»<sup>۲۲</sup> شهرت دارد. این مسئله وقتی مصداق پیدا می کند که برای مثال یکی از دادگاههای عمومی کشور الف در باره یک دعوی تجاری حکمی صادر کرده باشد؛ در حالیکه رسیدگی به موضوع در صلاحیت محاکم تجاری (اختصاصی) است و یا وقتیکه حکم صادره از حد نصاب مالی دادگاه پائین تر، تجاوز نموده باشد.

در این گونه موارد ملاحظات عدل و انصاف مصداق داشته و قابل اعمال می باشد؛ زیرا قانونگذار کشور الف خود، صلاحیت محاکم را تعیین و در برخی موارد - مانند آنچه که فوقاً ذکر شد - دادگاه رسیدگی کننده را از استماع دعاوی واجد ماهیت و یا اهمیت خاص ممنوع کرده است. البته بعنوان یک تالی فاسد ممکن است بررسی صلاحیت موضوعی محاکم کشور الف و سپس معتبر شناختن احکامی که در آن کشور باطل دانسته شده است، انگیزه ای برای عدم توجه به آئین دادرسی در آن کشور شده و بالمآل به کدورت و تیرگی در روابط کشور الف و کشور ب منتهی گردد. بعلاوه باید گفت که بررسی صلاحیت موضوعی با موانع شدیدی بشرح زیر مواجه گردیده است:

اولاً، برای دادگاه کشور ب بسیار مشکل است که در باره این مسئله اظهار نظر نماید که آیا دادگاه کشور الف در رسیدگی به موضوع از صلاحیت خود تجاوز کرده است یا خیر؟ و در صورتیکه پاسخ مثبت است، آیا این امر از جهات عدم اعتبار رأی، طبق قوانین کشور الف می باشد یا خیر؟ بدیهی است که محکمه کشور الف در اظهار نظر و اخذ تصمیم در باره مسائل مربوط به صلاحیت خود نسبت به محکمه کشور ب، اولی و اصلح است و تجدید رسیدگی توسط محکمه خارجی (کشور ب) ممکن است به منزله عدم احترام به نهادهای حقوقی کشور الف تلقی گردد.

ثانیاً، احتمال دارد که رسیدگی در کشور الف کاملاً صحیح و دقیق انجام گرفته باشد که در این صورت تکلیف به رسیدگی مجدد، مستلزم

اتلاف امکانات قضائی خواهد بود.

با عنایت به مراتب بالا به نظر می‌رسد آنچه در نتیجه ارزیابی جوانب امر و مصالح مختلف بعنوان بهترین و مؤثرترین خط‌مشی بدست می‌آید، این باشد که:

اولاً، بار اثبات این امر که آیا صلاحیت محکمه کشور الف اساساً محل تردید می‌باشد، برعهده طرف معترض قرار گیرد.  
ثانیاً، تا تعیین تکلیف حکم مورد اعتراض در کشور الف، اجرای آن (در کشور ب) بحال تعلیق درآید.

## ۲. صلاحیت (دادگاه کشور الف) نسبت به اصحاب دعوی

مسئله تعیین مبانی قابل قبول صلاحیت برای اعمال قانون در مورد خاص و نسبت به طرفین خاص، موجب بروز اختلاف نظر عمیقی در مسئله شناسائی احکام خارجی گردیده است. بطور کلی موازین حقوق بین‌الملل این مسئله را تجویز نمی‌کند که کشوری قوانین خود را در مورد اشخاصی که با آن رابطه محسوسی ندارند، قابل اعمال بداند. براین اساس حکمی که بدلیل اعمال «صلاحیت قضائی»<sup>۲۳</sup> غیرقابل قبولی در کشور ب صادر گردیده است، معتبر شناخته نمی‌شود. اصولاً در ایالات متحده شناسائی و تنفیذ حکم خارجی که خوانده آن هیچ‌گونه ارتباط اساسی با کشور محل صدور حکم ندارد، مخالف قانون اساسی خواهد بود. در مقاله‌ای که اخیراً منتشر شده اهداف این سیاست قضائی ذکر گردیده است که ما ذیل به آن اشاره می‌نمائیم:

هدف اصلی از بررسی «صلاحیت قضائی»، حصول به این اطمینان است که آیا اقامه دعوی علیه خوانده و الزام او به حضور در محاکم کشور الف، بحق صورت گرفته است یا خیر؟ در این رابطه بررسی این مسئله که کشور الف چه نوع ارتباطاتی را برای احراز و اعمال صلاحیت

23. Judicial Jurisdiction.

محاكم خود در مورد اتباع خارجی کافی و لازم می‌داند، ممکن است بعنوان اماره‌ای بر رعایت عدالت در آئین دادرسی همان کشور تلقی گردد. عامل دیگری که معمولاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که آرای صادره علیه خواندگانی که با کشور محل صدور حکم ارتباط مختصری دارند، ممکن است بعنوان احکام غیابی محسوب شوند. البته باید گفت که بررسی اعتبار حکم خارجی بر مبنای صلاحیت قضائی، از این جهت که تقریباً به سهولت انجام پذیر است، از مزیتی خاص برخوردار می‌باشد؛ زیرا در این بررسی نیازی به ورود در ماهیت و یا ضوابط قانونی که در خصوص مورد بکار رفته، نخواهد بود و دادگاه کشور ب فقط باید این مسئله را احراز کند که آیا بین خوانده و کشور الف به آن اندازه ارتباط وجود داشته است که اعمال صلاحیت قضائی او را توجیه نماید؟ اگر وجود چنین رابطه‌ای ثابت گردد، محاکم کشور ب حکم صادره را معتبر خواهند شناخت مگر اینکه جهت دیگری، رد قطعیت حکم را اقتضا نماید.

اخذ تصمیم در باره اعتبار و صحت صلاحیت محکمه کشور الف توسط کشور ب، ممکن است منوط و موقوف به چهار شرط زیر گردد:

(۱) تأمین شرایط ناظر بر صلاحیت محاکم در کشور الف،

(۲) تأمین شرایطی که توسط کشور ب برای احراز صلاحیت

محاکم خود نسبت به اشخاص مقرر گردیده است،

(۳) تأمین هر دو شرط فوق الذکر،

(۴) تأمین یک استاندارد بین المللی ناظر بر صلاحیت.

ظاهراً در قانون «تجدید نظر در قانون تعارضات» (قوانین —

محاکم) شرط چهارم با این عبارت پذیرفته شده است: «در صورتیکه روابط شخصی با یک دولت به اندازه‌ای باشد که اعمال صلاحیت قضائی آن دولت نسبت به شخص را عقلاً موجه سازد، دولت مزبور می‌تواند آن صلاحیت را اعمال نماید». به نظر می‌رسد که این ضابطه مؤثرترین و در عین حال کم زیان‌ترین ابزار برای دستیابی به اغلب اهداف مورد نظر در رابطه با منصفانه بودن احکام خارجی است. معذالک همان طور که قبلاً در

بحث صلاحیت محکمه کشور الف ذکر شد، این شرط که حکم صادره در خود کشور الف از اعتبار برخوردار باشد، باید بعنوان شرط مکمل (در هنگام شناسائی حکم خارجی) ملحوظ قرار گیرد.

بدیهی است که مشکل عمده در اعمال یک ملاک بین المللی همانا در تعیین آن ملاک و استاندارد بین المللی قابل اعمال است. در این رابطه آنچه را که می توان تا حدی با اطمینان اظهار داشت عبارت است از برخی ادعاهای ثانویه در مورد وجود صلاحیت قضائی<sup>۲۴</sup> که آشکارا مورد قبول جامعه جهانی است و نیز بعضی ادعاهای (اولیه) نسبت به وجود صلاحیت قضائی<sup>۲۵</sup> که به احتمال زیاد در رابطه با کشورهای دیگر ایجاد اشکال خواهد نمود. در میان ادعاهای دسته اول می توان از اقامت مستمر خواننده، توافق قراردادی نسبت به دادگاه صالح و صلاحیت در مورد خواهان در رابطه با دعوی متقابل خواننده، نام برد که شاید بتوان به این موارد، علت دعوی که ناشی از ارتکاب فعل یا ترک فعل موجب مسئولیت مدنی باشد و یا اشتغال به تجارت در داخل یک کشور را نیز اضافه نمود. اما ادعای اولیه یا بعدی وجود صلاحیت قضائی، از این حیث که احتمالاً موجب بروز پاره ای بیعدالتیها در مورد خواننده و یا اختلال در جریان محاکمات خواهد گردید، شایان توجه بیشتری می باشد.

بناباه قول مشهور، این گونه دعوی در ابتدا از ماده ۱۴ قانون مدنی فرانسه ناشی گردیدند؛ قانونی که در بجهت جنگ فرانسه با بقیه کشورهای اروپائی تدوین شده و طبعاً منعکس کننده احساسات خصمانه نسبت به خارجیان می باشد. مفاد ماده ۱۴ قانون مذکور چنین مقرر می دارد که محاکم فرانسه صلاحیت دارند نسبت به کلیه دعوی که توسط یکی از

#### ۲۴ و ۲۵. Claims to... — Secondary claims to Judicial Jurisdiction.

منظور دقیق نویسنده از این اصطلاحات روشن نیست، خصوصاً تفکیک آنها به «ثانویه...»؛ ولی با توجه به عبارات بعدی ظاهراً قصدش این است که نشان دهد صلاحیت کشور الف برای صدور حکم ممکن است بلحاظ مواردی از قبیل اقامت مستمر خواننده در آنجا یا... باشد. این صلاحیت علی القاعده از جانب محکوم له حکم خارجی ادعا می شود تا بتواند دستور اجرای حکم خارجی به نفع خود را دریافت کند. (م.)

اتباع فرانسه عليه هر کس دیگری اقامه گردیده باشد، رسیدگی نمایند و در این امر محل اقامت خواننده و یا محل وقوع اعمال (منشاء دعوی) مدخلیت ندارد. در یک سیستم حقوقی دیگر، همان طوری که در آئین دادرسی مدنی آلمان هم تصریح گردیده، در صورتیکه شخص غیر مقیم، مالک دارائیها و اموالی در آلمان باشد، به دادگاههای آن کشور صلاحیت نامحدود و وسیع رسیدگی تفویض شده است. هر چند در بادی امر چنین به نظر می رسد که حقوقدانان آمریکائی نسبت به این نوع احراز صلاحیت که آشکارا غیرمنطقی است، واکنشی منفی نشان داده اند، لیکن با بررسی دقیق تر روشن می گردد که صلاحیت محاکم ایالتی در آمریکا در مورد رسیدگی به دعاوی شبه مالی، دارای وجوه اشتراکی با مانحن فیه می باشد؛ زیرا هر چند از نظر تئوری، صلاحیت در دعاوی شبه مالی فقط منحصر به مبالغ اموال توقیف شده در هنگام تقدیم دادخواست و شروع دعوی می باشد، لیکن در عمل، بدلیل فقدان مقررات «اجازه حضور محدود و مشروط»<sup>۲۶</sup> به خواننده، از این حد تجاوز می نماید. به موجب این قاعده و مقررات (حضور محدود و مشروط)، خواننده می تواند بدون اینکه خود را مشمول صلاحیت شخصی دادگاه سازد، در ماهیت دعوی دخالت (و دفاع) نماید. علیهذا و در غیاب چنین مقرراتی، خوانندگان این گونه دعاوی که عملاً با ضبط اموال توقیف شده خود مواجه می باشند، ناگزیر به دفاع در ماهیت نزدیک مرجع نامتناسب می شوند که این امر برای آنها تبعاتی را بدنبال خواهد داشت.

سومین و آشناترین مبنای ادعای وجود صلاحیت قضائی که صحت آن محل تردید می باشد، ابلاغ اخطاریه ها و اوراق قانونی به خواننده در قلمرو قضائی یک کشور است. این مبنای صلاحیت که در حقیقت بر مفاهیم قدرت (و حاکمیت قضائی دولت) استوار است، مبنای سنتی اعمال صلاحیت قضائی در «کامن لو» بوده و آشکارا با سیستم حقوق مدون بیگانه است؛ زیرا در کشورهای دارای حقوق نوشته چنین فرض شده است

26. limited appearance.

که صلاحیت، قبل از آغاز رسمی دعوی نیز وجود دارد و مرحله ابلاغ اوراق قانونی در حقیقت کاشف از آن صلاحیت و ضرورت آن فقط برای اخطار و اطلاع (خوانده) می باشد و موجد صلاحیت رسیدگی به دعوی نیست.

### ۳. وضعیت آئین دادرسی در کشورالف

در این خصوص آنچه که باید مورد ملاحظه اصلی قرار گیرد، مسئله اخطار به خوانده و امکان دفاع برای او می باشد. تجدید نظر در قانون ناظر به تعارضات (قوانین - محاکم) اشعار می دارد:

صلاحیت قضائی یک ایالت نسبت به شخص در صورتی قابل اعمال است که روش معقولی برای آگاهی شخص خوانده از دعوی معمول گردیده و به او فرصت کافی برای عرضه دفاعیات داده شده باشد. بنابراین صرف حضور شخص در قلمرو قضائی آن ایالت مؤثر در مقام نیست.

در ایالات متحده آمریکا حکم صادره علیه خواننده ای که از اقامه دعوی بی اطلاع بوده و یا فرصت دفاع به او داده نشده باشد، به استناد اصل رعایت جریان صحیح قانونی، معتبر و مجری شناخته نخواهد گردید. شکل ظاهری اخطاریه و اینکه مشابه نمونه های آن در آمریکا باشد، شرط نیست؛ بلکه اخطاریه بایستی با محاسبه دقیق، خوانده را از دعوی مطلع سازد و به او فرصت کافی برای تهیه دفاعیه بدهد. معذالک پاسخ به این سوال نسبتاً آسان که چه نوع اخطاری در دعوی بخصوص، معقول و منطقی تلقی می گردد، چندان سهل نخواهد بود. در این مورد می توان به دعوی بویون علیه تالکوت<sup>۲۷</sup> اشاره کرد که طی آن، دادگاه از شناسائی حکم محکمه «کیک» به این دلیل که تنها نحوه ابلاغ مقرر در قوانین کیک از طریق آگاهی در جرایم می باشد ولی در این مورد دادگاه از اختیار خود در مورد ابلاغ واقعی به خوانده استفاده کرده است، استنکاف

27. Boivin V. Talcott.

عامل دیگری که در شناسائی احکام خارجی باید مورد عنایت قرار گیرد، بطور کلی منصفانه بودن آئین دادرسی کشور الف می باشد؛ توضیح اینکه هرچند ممکن است محاکم آمریکائی از پذیرش و تنفیذ رأی صادره از کشور خارجی که از نظر آئین دادرسی و قواعد شکلی محاکمه، با سیستم مورد عمل آنها در تعارض آشکار می باشد اکراه بیشتری داشته باشند، اما صرف این اختلاف و تعارض به معنای عدم شناسائی حکم خارجی نخواهد بود. برای مثال مقررات ناظر به محاکمه توسط هیئت منصفه، ادله اثبات دعوی و غیره، رأی قطعی صادره از کشور الف را مخدوش نخواهد ساخت و حکم خارجی فقط در صورتی فاقد اعتبار و ملغی الاثر شناخته خواهد شد که محکمه کشور الف در احراز ماهیت امر از آنچنان روش خودسرانه و دلخواهی استفاده نموده باشد که مغایر با برداشت ما از «عدالت طبیعی» باشد.

البته از آنجا که اغلب احکام خارجی که تقاضای اجرای آنها در ایالات متحده گردیده است، از ممالکی صادر شده اند که از سیستمهای حقوقی بسیار پیشرفته برخوردارند، امکان وقوع چنین وضعی بسیار بعید می باشد. بهر حال ایراد مشابهی که به احتمال زیاد مطرح می گردد این است که آئین دادرسی کشور الف در دعوی خاصی غیر منصفانه بوده است. برای مثال احتمال دارد ایراداتی از قبیل شهادت کذب، ارتشای قاضی یا هیئت منصفه و یا اغوای خواننده در عرضه ناقص دفاعیات خود مطرح گردد. در انگلستان اعمال تقلب در صدور حکم بعنوان مانعی در شناسائی و اجرای این قبیل احکام تلقی می گردد. و بهمین ترتیب سایر کشورهای اروپائی نیز شناسائی احکام خارجی ناشی از تقلب را امری مغایر با نظم عمومی می دانند. برخلاف محاکم انگلیس، دادگاههای آمریکائی در صورتیکه احراز نمایند که ایراد به تقلب در صدور رأی، ناظر به مسائلی است که دادگاه کشور الف فرصت و امکان رسیدگی نسبت به آن را داشته (فرض می شود که دادگاه خارجی به موضوع تقلب مورد ایراد رسیدگی



نموده است) معمولاً با نادیده گرفتن ایراد، حکم خارجی را به اجرا می‌گذارند. برای مثال اگر ایراد شود که حکم خارجی بر مبنای ادای شهادت دروغ و یا عرضه مدارک مجعول صادر گردیده است، ایرادات مزبور مورد قبول قرار نخواهند گرفت. برعکس اگر ایرادات و نوع تقلب مربوط به امری خارج از دعوی باشند، نظر به اینکه دادگاه (کشور الف) بطور طبیعی نمی‌توانسته است نسبت به آنها امعان نظر نماید، در صورت اثبات، رأی خارجی را باطل و ملغی الاثر خواهد ساخت. برای مثال اگر خواهان این شبهه را در خوانده القا نموده باشد که دعوی را مسترد کرده است، حکم ناشی از این تقلب و اغوا قابل نقض می‌باشد.

نکته دیگر این است که ملاک و ضابطه تشخیص استفاده از تقلب در تحصیل رأی، عرفاً همان ضوابطی هستند که در دادگاه مرجع درخواست شناسائی حکم، معتبر و مجری می‌باشند و این مسئله که رأی صادره در کشور محل صدور حکم به این دلیل قابل نقض و ابطال نمی‌باشد، مؤثر در مقام نیست.

مسئله دیگر بررسی موضعی است که در قبال احکام غیابی خارجی اتخاذ می‌گردد. در این مورد باید گفت که از آنجا که امکان عدم رعایت اصول عدالت در مورد خوانده‌ای که در محکمه کشور الف حضور نداشته، به مراتب بیشتر است، لذا کمتر احتمال دارد که محاکم آمریکائی احکام مزبور را لازم الاجرا بشناسند. بنابراین بدیهی است که در مورد احکام غیابی، اولاً، محکمه کشور ب باید صحت و مستند اِعمال صلاحیت قضائی توسط کشور الف را دقیقاً مورد بررسی قرار دهد، و ثانیاً، خواهان متقاضی اجرای حکم باید این امر را اثبات نماید که در مرحله دادرسی، بنا به دستور دادگاه کشور الف مدارک مثبت در مورد خسارت وارده را ارائه نموده است. با عنایت به مطالب فوق الذکر می‌توان چنین استنتاج کرد که اتخاذ خط مشی دیگری در مورد احکام غیابی، ممکن است اتباع بیگانه را به عدم حضور در برابر محاکمی که حقاً و منطقیاً صلاحیت رسیدگی به دعوای اقامه شده علیه آنها را دارند، ترغیب نماید.

مسئله دیگر در شناسائی احکام خارجی، شرط «رعایت جریان صحیح قانونی»<sup>۲۸</sup> توسط محکمه خارجی است که در رابطه با آن آرای متعددی از محاکم آمریکائی صادر گردیده است. آنچه که از آرای مزبور مستفاد می گردد این است که دادگاههای آمریکائی از شناسائی و اجرای رأی صادره از محاکم خارجی بلحاظ نقض اصل اجرای صحیح قوانین شکلی و صرفاً به این دلیل که قوانین و یا طرز عمل دادگاه خارجی، حتی بنحوی بارز، با قوانین و رویه دادرسی در دادگاه مرجع شناسائی حکم متفاوت می باشد، استنکاف نخواهند ورزید. برای مثال دیوان عالی آمریکا در رأی صادره در دعوی هیلتون علیه گایوت رویه معمول دادرسی در دادگاههای فرانسوی مبنی بر پذیرش شهادت از راه نقل قول (شهادت سماعی) و بدون ادای سوگند و نیز قائل نشدن حق بازجوئی از شهود را به منزله نقض اصل اجرای صحیح قانون و مغایر با نظم عمومی تلقی ننمود؛ هر چند که در حقوق آمریکا بازجوئی از شهود عموماً بعنوان یک حق شکلی اساسی پذیرفته گردیده است. (برای اطلاع بیشتر همچنین رجوع کنید به دعوی روتر فورد ایستیت (۱۹۴۴) در رابطه با ادله اثبات دعوی و تشریفات دادرسی در فرانسه). در دعوی دونستان علیه هیگنیز (۱۸۹۳) چنین حکم داده شد که امتناع دادگاه خارجی از صدور اجازه برای بازجوئی از شهود مطلع و مؤثر در نیویورک، قطعیت رأی صادره را زیر سؤال نخواهد برد. دادگاه چنین اشعار داشت:

... حتی اگر در مانحن فیه چنین ملاحظه گردد که حقوق قانونی خواننده بعضاً مورد رعایت واقع نگردیده است، این امر فی نفسه به اعتبار و یا قطعیت حکم صادره تا زمانی که نقض و ابطال نشده باشد، خدشه ای وارد نخواهد نمود. اشتباهات قانونی واقعه در جریان محاکمه و یا در اثنای جریان دعوی را می توان با تقاضای پژوهش و یا درخواست اصلاح حکم از محکمه صالحه مرتفع نمود؛ ولی باید توجه

28. Due Process of Law.

داشت که این اشتباهات نمی‌توانند بخودی خود بعنوان ایراد در دعوای مطروحه براساس رأی صادره مورد استفاده قرار گیرند. در صورتیکه شخصی بر مبنای قرارداد منعقد در کشور خارجی، در کشور مزبور مورد تعقیب واقع گردد، قواعد شکلی و آئین دادرسی دادگاه رسیدگی کننده به دعوی نسبت به او قابل اعمال بوده و شخص مزبور می‌بایستی در صورت داشتن هرگونه دفاع و ایرادی، به قواعد حاکم در حوزه قضائی مزبور استناد جوید و هرگونه اشتباه نیز می‌بایستی از مجرای طبیعی خود مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد. مادام که شخص مذکور از این گونه قواعد و مقررات که به منظور اجرای متعارف عدالت در میان اتباع و یا مشمولان قوانین مزبور پذیرفته شده است استفاده می‌نماید، موردی برای شکایت وجود ندارد؛ چرا که او از اجرای عدالت محروم نگردیده است. در این مورد چنین فرض می‌شود که حقوق و تکالیف خواننده براساس قوانین ماهوی و شکلی کشور صادر کننده حکم، تعیین و تبیین شده و در پرونده امر نیز چیزی که مغایر با این فرضیه باشد وجود ندارد. علیهذا مسائل موضوعی و یا حکمی که توسط حکم صادره از محکمه خارجی مورد حل و فصل قرار گرفته‌اند نمی‌توانند در دادگاههای ما مورد ارزیابی و رسیدگی مجدد واقع شوند.

به‌همین نحو دادگاههای نیویورک این گونه استدلالات را نپذیرفته‌اند که محکمه خارجی به‌نگام صدور رأی، اصل رعایت جریان صحیح قانون را نادیده گرفته است و یا نظم عمومی داخلی بواسطه مغایرت فروض قانونی ناشی از قواعد ناظر به ادله اثبات دعوی در کشور بیگانه با اصول مورد قبول در مرجع شناسائی حکم و یا توسط قواعد شکلی اداری که برای طرف دعوی (خواننده) حق دفاع در جلسه رسیدگی بدوی را قائل نگردیده و فقط این حق را برای مرحله تجدید نظر بعدی شناخته، مورد لطمه قرار گرفته است.

مختصر اینکه، بدون تردید موفقیت ایراد عدم رعایت اصل رعایت جریان صحیح قوانین شکلی در دادرسی، موکول به اثبات این است که عدم رعایت تشریفات شکلی دادرسی بعدی بوده که موجب نقض اصول اساسی

تأمین عدالت گردیده است. عبارت دیگر صرف تفاوت آئین دادرسی معموله در مرجع صدور حکم با تشریفات مورد عمل در کشور مرجع شناسائی رأی خارجی، حتی اگر این تفاوت بسیار شدید و چشمگیر نیز باشد، در امر شناسائی احکام خارجی مؤثر و تعیین کننده نخواهد بود.

#### ۴. انتخاب قانون حاکم

تقریباً تا سال ۱۲۰۰ میلادی این تفکر ابتدائی وجود داشت که مرجع رسیدگی کننده همیشه باید قانون محلی خود را اعمال نماید. ولی از این تاریخ بعد این نظریه پدیدار گردید که مرجعی که در صدد اعمال قانون است، باید مناسب ترین و منطقی ترین قانون را — که الزاماً قانون محلی نیست — در خصوص مورد اجرا نماید. معذالک هنوز آشفتگی و ابهام در مورد مفهوم صلاحیت قابل اعمال یعنی صلاحیت قضائی، صلاحیت ضدور حکم و دستور قضائی و صلاحیت تقنینی،<sup>۲۹</sup> از میان نرفته است؛ بطوریکه هنوز روشن نیست آیا اگر ایالتی خود را برای وضع قانون در موارد خاص و یا رسیدگی قضائی به ماهیت دعوی و قاعده قانونی قابل اعمال نسبت به حقایق امر صالح بداند، این احراز صلاحیت کافی است، یا باید ایالت مزبور ارتباط بیشتری با اختلاف و اصحاب دعوی داشته باشد؟

در این میان مسئله ای که از ارتباط بیشتری با موضوع برخوردار است تفکیک و تمیز میان ملاحظات مختلفی می باشد که در هنگام بررسی نحوه انتخاب قانون توسط کشور الف صورت گرفته، با ملاحظات دیگری که در جریان احراز واقعیت‌های امر (توسط قاضی) بکار می رود. تفاوت اولیه بین این دو مسئله این است که بررسی جریان انتخاب قانون به مراتب سهلتر صورت می پذیرد. در مرحله بررسی (عمل دادگاه کشور الف در) انتخاب قانون حاکم، اهداف اصلی اعتبار قضیه محکوم بها از قبیل صرفه جوئی در مصرف امکانات قضائی و جلوگیری از ایزاء و تضييع حقوق طرف حاکم در دعوی،

29. Judicial Jurisdiction, Jurisdiction to prescribe, legislative Jurisdiction.

دچار وقفه و لطمه نمی شوند؛ زیرا جز در موردی که بر اساس تقاضای طرف ذیربط، دادگاه (کشور ب) احراز نماید که در انتخاب قانون اعمال شده به اندازه‌ای اشتباه صورت گرفته است که عدم شناسائی حکم خارجی را توجیه می نماید، دادرسی مجدد لزومی نخواهد داشت. در حقیقت در بعضی از موارد امکان دارد که واقعیات احراز شده (توسط دادگاه خارجی) مورد قبول و قطعی تلقی گردد، لیکن حکم با تغییر قانون حاکم بر مورد اصلاح شود. فایده دیگری که بر بررسی و محک زدن نحوه انتخاب قانون حاکم مترتب می باشد این است که تمام تصمیماتی که از طرف محکمه کشور ب مبنی بر نادرست بودن انتخاب قانون توسط دادگاه کشور الف اتخاذ می گردد، موجب و مستلزم عدم شناسائی و از اعتبار افتادن حکم خارجی نخواهد بود؛ با این توضیح که اگر قانون اعمال شده از طرف محکمه کشور الف (که بطور معمول قانون محلی می باشد)، اصولاً مشابه با قانون کشور دیگری باشد که احتمالاً محکمه کشور ب آن را قابل اعمال می دانسته است، جریان انتخاب قانون توسط محکمه کشور الف حمل بر صحت خواهد شد.

ملاحظه دیگری که با آنچه قبلاً ذکر شد متفاوت می باشد این است که به احتمال زیاد، مصالح معتبر و اختصاصی کشور ب، از طریق انتخاب قانون توسط کشور الف، بنحوی خودسرانه و بدون ضابطه، بیشتر لطمه می بینند تا از رهگذر خطای احتمالی کشور الف در احراز واقعیات امر.

باید گفت که معمولاً هنگامی بررسی انتخاب قانون موضوعیت پیدا می کند که ایرادی مبنی بر اعمال قانون نادرست از جانب محکمه کشور الف مطرح گردیده باشد؛ زیرا محاکم بعضی از کشورها ترجیح می دهند که علی رغم احراز عدم ارتباط موضوع اختلاف با سیاستها و خط مشی های خود، باز هم قانون محلی را قابل اجرا بدانند. در این صورت احتمالاً «نظم عمومی» کشور ب ایجاب می نماید که دادگاه از معتبر شناختن چنین حکمی، بویژه در صورتیکه اعمال قانون کشور ب اصلح تشخیص داده شود،

استنکاف ورزد. از طرفی دیگر، نظر به اینکه اعمال قانونی که صحیحاً انتخاب نگردیده به معنای عدم رعایت قاعده «جریان صحیح قانونی» نیز می باشد، لذا شناسائی این گونه آرا احتمالاً متضمن نفی اصل مزبور توسط کشور محل اجرای حکم خواهد بود. در اینجا ناگزیر از تفکیک میان آرای ایالات داخلی و احکام صادره از محاکم خارجی هستیم؛ زیرا اصل تمامیت و اعتبار احکام (مندرج در قانون اساسی آمریکا) مقرر می دارد که آرای محاکم ایالتی علی رغم وجود اشتباه فاحش از حیث قانون انتخاب شده، حتی اگر این اشتباه برخلاف اصول قانون اساسی باشد، معتبر شناخته گردند. صرف نظر از این استدلال که شرط مزبور، فقط بخاطر تسهیل عملکرد داخلی سیستم فدرال لازم می باشد، باید توجه داشت که در ایالات متحده مرجع دیگری به نام دیوان عالی وجود دارد که احکام معارض با قانون اساسی از نظر انتخاب و تشخیص قانون حاکم را مورد تجدید نظر قرار می دهد. در حقیقت بررسی اینکه آیا کشور خارجی (الف) قانون صحیحی را انتخاب کرده است یا خیر، در تعیین اینکه آیا طرز رفتار و برخورد آن کشور در برابر خارجیان عادلانه است یا نه، نقش مؤثری دارد.

مشکل دیگری که ممکن است در رابطه با انتخاب قانون ایجاد شود موردی است که کشور الف تصمیم به اعمال قانون کشور ب اتخاذ می نماید، ولی در انتخاب قانون دچار اشتباه می گردد. اگر توجه داشته باشیم که کشورها می توانند قانون خارجی را اعمال کنند، و در عمل نیز از این اختیار استفاده می نمایند، و از طرف دیگر در تعیین قانون واقعی و قابل اجرا در خصوص مورد یقیناً با اشکالاتی مواجه می باشند، آنگاه معلوم می گردد که وقوع این اشتباه نیز محتمل است.

موضوع دیگری که در ارتباط با مشکلات ناشی از انتخاب قانون حاکم مطرح می گردد عبارت است از اینکه چه بسا شناسائی حکم کشور الف، بلحاظ ماهیت علت دعوای اصلی، به منزله نقض و مخالفت با مبانی نظم عمومی کشور ب باشد. برای مثال رأی صادره از محکمه فرانسوی مبنی

بر الزام مردی به سرپرستی و تکفل از دامادش، توسط محکمه آمریکائی معتبر شناخته نگردد.

براین مبنا ممکن است احکام صادره از کشور الف که مبتنی بر قماربازی و یا رباخواری باشند، به سرنوشت مشابهی (عدم اعتبار) دچار گردند. البته در صورتیکه علت اقامه دعوی به موجب قوانین ماهوی کشور ب پذیرفته شده باشد، با آرای صادره از محاکم کشور الف این گونه رفتار نخواهد شد. در حقیقت باید گفت که سیاست کلی، حداقل در موردی که قانون کشور الف صحیحاً انتخاب گردیده، دایر بر قبول و شناسائی احکام خارجی است؛ مگر اینکه علت اقامه دعوی اساساً با مفاهیم و برداشتهای کشور ب از عدالت در تعارض باشد.

در صورتیکه محکمه کشور ب با ایراد تعارض قانون انتخاب شده با نظم عمومی مواجه گردد، یکی از سه راه زیر را می تواند اختیار نماید:

اولاً، حکم را به نفع خواهان اجرا کند،

ثانیاً، از استماع دعوی مطلقاً استنکاف ورزد، و

ثالثاً، بدون اجبار در ورود به واقعیات (و ماهیت) دعوی، قانون محلی خود را نسبت به مورد اختلاف، اعمال و حکم جدیدی صادر نماید. اینکه دادگاه کشور ب باید کدامیک از سه شیق فوق الذکر را برگزیند، اصولاً موکول به ارتباطی است که کشور الف و کشور ب با یکدیگر و در مورد دعوی مطروحه دارند. برای مثال، در صورتیکه کشور ب اقامه دعوی حقوقی به منظور مطالبه خسارت از طرف زوجه علیه زوج را قانوناً ممنوع نموده باشد، اگر زوجین در کشور الف مقیم باشند که طرح چنین دعوائی را مجاز می داند، رأی صادره بایستی معتبر شناخته گردد. به این ترتیب اگر از یک محکمه فرانسوی حکمی مبنی بر الزام مردی به تأمین هزینه زندگی داماد خود صادر گردد، چنین حکمی در صورتیکه طرفین ذیربط، تابعیت فرانسوی داشته باشند، باید قابل اجرا تلقی گردد. تا کیداً تکرار می کنیم در

صورتیکه محکمه کشور ب یک محکمه آمریکائی باشد، اعمال نظم عمومی شناخته شده در ایالات متحده و صدور یک حکم جدید، در صورتیکه دعوای مطروحه اصولاً از طبیعتی خارجی برخوردار باشد، به منزله نقض اصل رعایت جریان صحیح قانونی خواهد بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی